



نقد اقتصاد سیاسی - نقد بتواریگی - نقد ایدئولوژی

نقد لوکزامبورگ درباره‌ی فمینیسم بورژوایی و نظریه‌ی اولیه‌ی بازتولید اجتماعی

آنیکا چاکاردیچ

ترجمه‌ی: نیکزاد زنگنه



آبان 1397

انباشت سرمایه

لوکزامبورگ متون زیادی درباره‌ی به‌اصطلاح «مسئله زنان» نوشته است. (1) با این حال، این بدان معنا نیست که آثار او باید از تاریخچه‌ی فمینیسم انقلابی خط بخورد. برعکس، بسیار نادرست خواهد بود ادعا کنیم که کارهای لوکزامبورگ و به‌ویژه نقد او از اقتصاد سیاسی فاقد معیارهای متعددی برای بسط خط‌مشی مترقی فمینیستی و رهایی زنان است. ما در این مقاله می‌کوشیم با رجوع به چند مقاله‌ی لوکزامبورگ درباره‌ی مسئله‌ی زنان و چند تز کلیدی از اثر او، *انباشت سرمایه*، نظریه‌ی او را گامی به پیش ببریم. آیا می‌توان از یک «فمینیسم لوکزامبورگی» سخن گفت؟ نقد لوکزامبورگ بر فمینیسم بورژوازی چیست؟

رزا لوکزامبورگ در آستانه‌ی جنگ جهانی اول و پس از حدود 15 سال تدارک، جامع‌ترین کار نظری خود و یکی از مهمترین و اصلی‌ترین آثار کلاسیک اقتصاد مارکسیستی یعنی کتاب *انباشت سرمایه* (برلین، 1913) را منتشر کرد. (2) کتاب *انباشت سرمایه*: مطالعه‌ی درباره‌ی تفسیر اقتصادی امپریالیسم، ادامه‌ی مقدمه‌ای بر اقتصاد سیاسی بود که لوکزامبورگ هنگام آماده‌کردن درس‌گفتارهای خود در سالهای 1906 تا 1916 نوشت و در مدرسه‌ی حزبی سوسیال‌دموکرات‌های آلمان ارائه کرد. (3) به‌طور خلاصه، *انباشت سرمایه* در جستجوی راهی برای مطالعه و تبیین علمی انحصار سرمایه‌داری، بازتولید گسترده و امپریالیسم بود، ضمن آنکه به رابطه‌ی پویای میان مکان‌مندی سرمایه‌داری و غیرسرمایه‌داری نظر داشت. به نظر لوکزامبورگ، مارکس در نقدش از سرمایه، منحصرأ بر «زمان»، یعنی بُعد زمانی پویای درونی بازتولید سرمایه‌داری تمرکز داشت، اما تعیین مکانی سرمایه را نادیده می‌گرفت. در مقابل، لوکزامبورگ «می‌کوشید نشان دهد که هسته‌ی درونی سرمایه عبارت است از رانش به مصرف آنچه نسبت به آن بیرونی محسوب می‌شود؛ یعنی قشر غیرسرمایه‌دار. (4) هدف لوکزامبورگ این بود که نظریه‌اش را درباره‌ی بازتولید گسترده و نقد اقتصاد کلاسیک مفصل‌بندی کند، نقدی که نه تنها بُعد زمان بلکه «بُعد تحلیل مکانی» را نیز در بر بگیرد. پی‌تر هیودیس این تعیین مکانی انباشت سرمایه را «دیالکتیک مکان‌مندی» نامیده است. (5)

دوستان و دشمنان، به‌یکسان، به لوکزامبورگ برای اشاره به آنچه «عدم‌انسجام چشمگیر» مارکس می‌دانست، یعنی «کاستی‌های» رویکرد مارکس نسبت به معضل انباشت و بازتولید گسترده در جلد دوم کتاب *سرمایه*، به‌شدت انتقاد کردند. (6) لوکزامبورگ در نامه‌ای به فرانتس مرینگ با ارجاع به انتقادات درباره‌ی اثرش، *انباشت سرمایه*، می‌نویسد:

به‌طور کلی خیلی خوب می‌دانستم که کتاب در کوتاه‌مدت با مقاومت مواجه می‌شود. متأسفانه «مارکسیسم» غالب ما، مثل برخی عموهای سالخورده‌ی مبتلا به نقرس، از هر نسیم تازه‌ای از تفکر می‌هراسد و از همان ابتدا حساب کرده بودم که باید دعوای زیادی بکنم. (7)

لنین اظهار داشت که لوکزامبورگ «مارکس را تحریف کرده است» (8) و به‌رغم این واقعیت که لوکزامبورگ حمله‌ی تندی به گرایش‌های رویونیستی حزب سوسیال‌دموکرات آلمان کرده بود، کارش را تجدیدنظری در مارکس تفسیر کردند. لوکزامبورگ در مخالفت با سوسیال‌دموکرات‌های پیرامون «مقلدها» و نیز جریان سیاسی اپورتونیستی که مارکس را با حذف تدریجی اصول سوسیالیستی، اقدام انقلابی و انترناسیونالیسم «اصلاح» می‌کرد، بر شکل‌دادن به اندیشه‌ی مارکسیستی باطراوتی پای می‌فشرد که پاسخ‌های دقیق‌تری به تفاسیر و بحران اقتصادی روبه‌رشد و واقعیت‌های نوظهور زندگی اقتصادی بدهد. با اینکه آثار لوکزامبورگ درباره‌ی سازماندهی سیاسی، ناسیونالیسم یا میلیتاریسم اغلب توسط محققانی که اندیشه‌ی او را مطالعه می‌کنند واکاوی شده است، با این حال، تعدادی از نویسندگان کوشیده‌اند تا به بازنگری نظام‌مند نظریه‌ی اقتصادی لوکزامبورگ و میراث آن بپردازند، یا اقتصاد سیاسی معاصر را براساس نظرات لوکزامبورگ واکاوی کنند. (9) به گفته‌ی اینگو اشمیت [آکادمیسین و پژوهشگر دانشگاه آتاباسکای کانادا]، «چپ‌گرایان علاقه‌مند به آثار لوکزامبورگ، به دنبال آراء سیاسی او هستند، اما برای جنبه‌های اقتصادی نظرات او وقت اندکی می‌گذارند.» (10)

با اینکه *انباشت سرمایه* پس از انتشار با انتقادات شدیدی از سوی عناصر اپورتونیست - رفرمیست و رویونیست حزب سوسیال‌دموکرات آلمان و همچنین مارکسیست‌های ارتدکس به رهبری کارل کائوتسکی روبرو شد، فقط خود این اثر لوکزامبورگ نبود که به دلیل ماهیت مارکسیستی ظاهراً مشکوکش نقد می‌شد. منتقدان او اغلب از استدلال‌های روان‌شناختی

بی‌مایه یا استدلال‌های طبیعت‌گرایانه‌ی محافظه‌کارانه استفاده می‌کردند. هدف این استدلال‌ها، تخریب اعتبار کار لوکزامبورگ و نشان‌دادن اثر او به‌عنوان کاری بی‌معنا و بیگانه با متون مارکسیستی بود. نمونه‌ی خوبی از این سبک انتقاد را می‌توان در *سوسیالیسم پرولتاریایی* به قلم ورنر زومبارت دید:

غضبناک‌ترین سوسیالیست‌ها آن‌هایی‌اند که دچار شدیدترین رنجش‌ها هستند. این امری معمول است: روح زهرآلود و تشنه به خون رزا لوکزامبورگ زیر فشار رنجشی چهارگانه است: او هم زن است، هم خارجی، هم یهودی و هم چلاق. (11)

او را حتی در داخل حزب کمونیست آلمان، «سیفلیس کمینترن» نام نهاده بودند و یک بار وپر، لوکزامبورگ را فردی ارزیابی کرده بود که «به باغ وحش» تعلق دارد. (12) دونایفسکایا می‌نویسد:

شوونیسیم مردانه‌ی بدخیمی به کل حزب سرایت کرده بود، از جمله آگوست بیل، نویسنده‌ی زن و *سوسیالیسم* که از خود به‌مثابه فمینیستی واقعی افسانه‌ها ساخته بود و دیگری کارل کائوتسکی، نظریه‌پرداز اصلی کل بین‌الملل. (13)

دونایفسکایا در واکاوی جنسیتی - اجتماعی خود، همچنین به بخشی از نامه‌ی ویکتور آدلر به آگوست بیل اشاره می‌کند که در آن از لوکزامبورگ چنین سخن گفته بود:

این ماده‌سگ زهردار هنوز هم کلی خسارت به بار می‌آورد؛ بیشتر به این دلیل که به اندازه‌ی میمون باهوش است، در حالی که از طرف دیگر کاملاً فاقد حس مسئولیت است و یگانه‌انگیزه‌ی او، میل فراگیر به توجیه خود است. (14)

در این جا، به روشنی می‌توان تاکتیک‌های سیاسی محافظه‌کارانه‌ای را دید که هم‌ارز با حمله به زنان برجسته بود و در این مورد، حذف جدی کار لوکزامبورگ متکی بر یک عامل بیولوژیک یعنی این واقعیت که او یک زن است، اتفاق می‌افتاد. گرچه این وجه بااهمیت از تاریخ اجتماعی و جنسیتی دیگر در اینجا مورد بحث قرار نخواهد گرفت، اما اهمیت آن هنگام طرح بحث نقدهای نظری و شبه‌نظری/نباشت سرمایه و تجربه‌ی لوکزامبورگ در مقام زنی نظریه‌پرداز، آموزگار و انقلابی باید در خاطر بماند.

اگر تحلیل‌های فمینیستی آثار لوکزامبورگ به‌طور کلی نادرند، بررسی‌های فمینیستی از اثرش/نباشت سرمایه حتی نادرتر است. (15) زمانی هم که تمایلی به تفسیر فمینیستی آثار لوکزامبورگ وجود داشته باشد، اغلب در زمینه‌ی زندگی شخصی رزا و گاهی درباره‌ی نظریه‌ی او است. اینکه لوکزامبورگ در زمینه‌ی «مسئله‌ی زن» مطلب زیادی نوشته است، قطعاً در این واقعیت نقش داشته است که موضوع اغلب تفاسیر فمینیسم لوکزامبورگی عبارت از ماجراهایی از زندگی و روابط خصوصی‌اش بوده است. این‌ها طبیعتاً موضوعات بسیار مهمی هستند؛ به‌ویژه زمانی که به‌یاد بیاوریم که پژوهش تاریخی به‌طور سنتی از زنان و تجربیات آنها رویگردان است. با این حال، بگذارید به این پرسش پاسخ بدهیم: اندک متون و سخنرانی‌های مکتوب لوکزامبورگ که به «مسئله‌ی زن» پرداخته است، چه چیزی می‌تواند درباره‌ی فمینیسم او به ما بگوید؟

نقد لوکزامبورگ درباره‌ی فمینیسم بورژوایی

لوکزامبورگ خود را منحصرراً وقف سازماندهی گروه‌های زنان کارگری نکرد. کار او در این زمینه به خاطر این واقعیت که معمولاً در پشت صحنه مشغول بود، مغفول ماند. با این حال، او مشتاقانه از کار سازمانی جنبش زنان سوسیالیست حمایت می‌کرد، چراکه اهمیت و دشواری‌های کاری - معیشتی برای رهایی زنان را دریافته بود. لوکزامبورگ معمولاً حمایت خود را از طریق همکاری با دوست نزدیکش کلارا زتکین نشان می‌داد. در یکی از نامه‌هایش به زتکین می‌توانیم دریابیم که هنگامی که از جنبش زنان سخن رانده می‌شود، تا چه اندازه هیجان‌زده و علاقه‌مند است: «چه‌وقت می‌خواهی آن نامه‌ی بلند درباره‌ی جنبش زنان را برایم بنویسی؟ حتی یک نامه‌ی کوچک هم باشد راضی‌ام!» (16) در یکی از سخنرانی‌هایش با توجه به علاقه‌ای که به جنبش زنان داشت، می‌گوید: «فقط می‌توانم شگفت‌زدگی‌ام را بیان کنم که رفیق زتکین... چگونه هنوز این حجم از کار را به دوش می‌کشد.» (17) در نهایت، گرچه خودش را به‌ندرت فمینیست می‌داند، در نامه‌ای به لویی کائوتسکی می‌نویسد: «برای کنفرانس زنان می‌آیی؟ فکرش را بکن، من فمینیست شده‌ام!» (18) با اینکه همواره در پشت صحنه مشغول بود و علاقه‌ی خود را به

مسئله‌ی زنان در خفا بروز می‌داد، کماکان در بحث آزاد درباره‌ی مشکل طبقاتی‌ای که جنبش زنان با آن مواجه بود، دخالت می‌کرد. لوکزامبورگ در سخنرانی خود در 1912 با عنوان «حق رای زنان و مبارزه طبقاتی»، فمینیسم بورژوازی را نقد و قاطعانه اشاره می‌کند:

سلطنت و فقدان حقوق زنان به مهم‌ترین ابزار طبقه‌ی سرمایه‌دار حاکم تبدیل شده است... اگر فقط رای دادن بانوان بورژوا مسئله بود، دولت سرمایه‌داری انتظاری جز حمایت موثر از ارتجاع نمی‌توانست داشته باشد. اغلب آن زنان بورژوازی که مثل ماده شیر علیه «امتیازات ویژه‌ی مردانه» عمل می‌کنند، اگر حق رای داشتند، مانند بره‌هایی مطیع در اردوگاه ارتجاع محافظه‌کارانه و کشیش‌سالاری یورتمه می‌رفتند. (19)

مسئله‌ی حق رای زنان در کنار فلسفه‌ی مفهوم مدرن قانون مبتنی بر فرض‌های حقوق فردی، نقش مهمی در به اصطلاح گذار عظیم از فئودالیسم به سرمایه‌داری ایفا کرد. به نظر لوکزامبورگ، مسئله‌ی حق رای زنان مسئله‌ای تاکتیکی است، چراکه به کلام او «بلوغ سیاسی» زنان پرولتر را که پیش‌تر تثبیت شده بود، رسمیت می‌بخشد. او در ادامه تأکید می‌کند که موضوع بر سر حمایت از یک مورد جداگانه حق رای نیست که معنادار و کامل است، بلکه حمایت از حق رای فراگیری است که جنبش زنان سوسیالیست از رهگذر آن می‌تواند راهبردی را برای مبارزه با هدف رهایی زنان و به‌طور کلی طبقه کارگر بپروراند. با این حال، راهبرد حقوقی لیبرالی برای دستیابی به حق رای، دربرگیرنده‌ی طبقه نبود و قصد سرنگونی نظام سرمایه‌داری را نداشت. به‌نظر لوکزامبورگ، متافیزیک حقوق فردی در چارچوب یک پروژه‌ی سیاسی لیبرالی، عمدتاً در خدمت حفظ مالکیت خصوصی و انباشت سرمایه قرار می‌گرفت. حقوق لیبرالی در قامت موقعیت‌های اجتماعی/مادی واقعی ظاهر نمی‌شود، بلکه در قالب [حقوقی] انتزاعی و صوری بازتاب می‌یابند؛ در نتیجه اجرا یا به‌کارگیری واقعی آنها غیرممکن است. همان‌طور که لوکزامبورگ به نحو کاملاً تحقیق‌آمیزی بیان می‌کند: «این‌ها صرفاً اشغال‌های فرمالیته‌ای هستند که اغلب به آن پرداخته شده و طوطی‌وار تکرار شده و دیگر هیچ معنای عملی‌ای ندارد.» (20)

لوکزامبورگ تعریف سنتی از حقوق مدنی، مانند مبارزه برای حق رای زنان، را در همه‌ی ابعادش رد می‌کند و به شباهت آن با مبارزه برای خودمختاری ملی اشاره می‌کند:

دیالکتیک تاریخی نشان می‌دهد که حقایق «ابدی» و «حقوقی» وجود ندارد... به گفته‌ی انگلس «آنچه اکنون و اینجا خوب است، در جای دیگر شر است و برعکس». یا آنچه که در برخی شرایط درست و معقول است، در شرایط دیگری بی‌معنی و پوچ به نظر می‌رسد. ماتریالیسم تاریخی به ما آموخته است که محتوای واقعی این حقایق، حقوق و قواعد «ابدی»، تنها توسط شرایط اجتماعی مادی یک محیط، در یک بازه‌ی تاریخی معین مشخص می‌شود. (21)

آنچه لوکزامبورگ در نقل قول یادشده از «حق رای زنان و مبارزه‌ی طبقاتی» می‌گوید، مربوط به مشکلات کلاسیکی است که از ابتدا در چارچوب فمینیسم سوسیالیستی (در اواخر قرن 18 و اوایل قرن 19) مطرح شد و مورد بحث قرار گرفت: نقش فمینیسم بورژوازی در بازتولید سرمایه‌داری و استفاده از اهداف فمینیستی به عنوان وسیله‌ای برای دستیابی به سود. هرگاه سرمایه‌داری در بحران است و برای احیای خود یا انباشت سرمایه‌ی بیشتر به «هم‌پیمان» نیاز دارد، «دیگرانی» را که به حاشیه رانده شده‌اند، در شکل سیاسی قانونی لیبرالی خود ادغام می‌کند؛ این دیگران می‌تواند زنان، کودکان، نژاد غیرسفید یا مجموعه‌ای از گرایش‌ها و هویت‌های جنسی متفاوت (LGBTIQ) باشد. هرکسی که برای کالاسازی آتی، در دسترس یا به‌طور بالقوه مفید است؛ بنابراین یکی از شرایط بنیادین انباشت، تأمین کار زنده‌ای است که با نیازهای آن منطبق باشد و سرمایه آن را به حرکت می‌اندازد... از این رو، افزایش تصاعدی سرمایه متغیر که همراه انباشت می‌آید، باید خود را در به‌کارگیری فزاینده نیروی کار نشان بدهد. باین‌وجود، این نیروی کار اضافی از کجا می‌آید؟ (22)

طبق نظریه‌ی اقتصادی لوکزامبورگ، شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری خود را با ایجاد ارزش‌های اضافی بازتولید می‌کند که تخصیص آن تنها از طریق بسط ملازم در تولید سرمایه‌دارانه‌ی مازادآفرین می‌تواند تسریع شود. از این رو، اطمینان یافتن از این که تولید در

حجم بزرگ‌تری از گذشته بازتولید می‌شود، لازم است؛ به این معنا که گسترش سرمایه، قانون مطلق حاکم بر بقای هر فرد سرمایه‌دار است. لوکزامبورگ در *انباشت سرمایه*، فرض‌هایی را برای درک سرمایه‌داری به‌عنوان رابطه‌ای اجتماعی که دائماً بحران ایجاد می‌کند و ناگزیر با محدودیت‌های عینی برای تقاضا و خودگستری مواجه می‌شود، مطرح می‌کند. به این معنا، او نظریه‌ای درباره امپریالیسم بر مبنای واکاوی فرآیند تولید اجتماعی و انباشت سرمایه ارائه می‌دهد که از طریق «صورت‌بندی‌های غیرسرمایه‌دارانه‌ی متنوعی محقق می‌شود»:

شکی نیست که تفسیر ریشه‌ی اقتصادی امپریالیسم باید به طور خاص از هماهنگی با [یک درک صحیح از] قوانین انباشت سرمایه ناشی شود؛ چراکه امپریالیسم به‌طور کلی و بر اساس مشاهدات تجربی فراگیر، چیزی جز روش خاصی از انباشت نیست... جوهره‌ی امپریالیسم به معنای دقیق عبارتست از گسترش سرمایه از کشورهای سرمایه‌داری قدیمی به مناطق جدید و اقتصاد رقابتی و مبارزه سیاسی میان آنها برای مناطق جدید (23).

برخلاف مارکس که انباشت بالفعل را به کشورهای سرمایه‌داری خاص و روابط آنها از طریق تجارت خارجی خلاصه کرده بود، لوکزامبورگ ادعا می‌کند که بازتولید گسترده نباید در بستر یک تیپ آرمانی جامعه‌ی سرمایه‌داری مورد بحث قرار بگیرد. (24) مارکس برای درک ساده‌تر مسئله‌ی بازتولید گسترده، تجارت خارجی را نادیده می‌گیرد و به بررسی یک کشور مجزا می‌پردازد تا نشان دهد چگونه ارزش اضافی در یک جامعه سرمایه‌داری آرمانی و تحت تسلط قانون ارزش که قانون بازار جهانی است، تحقق می‌یابد. (25) لوکزامبورگ با مارکس که روابط ارزشی را در گردش سرمایه‌ی اجتماعی و بازتولید بدون لحاظ کردن خصیصه‌های خاص فرآیند تولید که مولد کالاهاست تحلیل می‌کند، مخالف بود. بنابراین، سرمایه «کامل» عمل می‌کند؛ یعنی در واکاوی کلی فرآیند گردش سرمایه‌داری، فرض می‌کنیم که فروش مستقیماً و «بدون مداخله تاجر» صورت می‌گیرد.

مارکس می‌خواهد نشان دهد که بخش قابل‌توجهی از مازاد، به معنای واقعی کلمه جذب سرمایه می‌شود، و نه جذب افراد واقعی... پرسش این نیست که «چه کسی»، بلکه این است که «چه چیزی» مازاد کالاها را مصرف می‌کند؟ از سوی دیگر، لوکزامبورگ واکاوی انباشت سرمایه را از سطح مبادله‌ی بین‌المللی کالا بین نظام‌های سرمایه‌داری و غیرسرمایه‌داری آغاز می‌کند. لوکزامبورگ به‌رغم ایراداتش، درمی‌یابد که واکاوی مارکس از مسئله‌ی سرمایه‌ی متغیر، پایه‌ای است برای محرز کردن مشکل قانون انباشت سرمایه که از اهمیت تعیین‌کننده‌ی در نظریه‌ی اجتماعی-اقتصادی رزا برخوردار است. به همین ترتیب، این خط استدلالی زمینه‌ی درک تمایز بسیار مهم میان کار مولد و نامولد را فراهم می‌کند، (26) درکی که بدون آن، فهم نظریه‌ی بازتولید اجتماعی به عنوان واکنشی خاص به اقتصاد نئوکلاسیک و شراکت آن با فمینیسم لیبرالی تقریباً غیرممکن است. دقیقاً به همین دلیل است که لوکزامبورگ در *انباشت سرمایه* از مارکس نقل قول می‌کند: با تبدیل کارگران نامولد به کارگران مولد، یا با کشانده شدن بخش‌هایی از جمعیت به فرآیند تولید، مانند زنان، کودکان و تهیدستانی که پیش‌تر کار نمی‌کردند، جمعیت کارگران می‌تواند افزایش یابد. (27)

این قسم از اقتصاد و گنجاندن لیبرالیستی «جمعیت کارگران»، مشخصاً پتانسیل دموکراتیک کمتری دارد و فاقد هرگونه آرمانی برای رهایی طبقه‌ی ستمدیده است... حقوق (rights) افراد، با احتیاط بسیار، براساس سطح هویتی (مغایر با سطح اجتماعی مادی) و منحصرأ بر اساس قاعده‌ای که عمدتاً برای حراست از بازتولید شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری طراحی شده، اختصاص داده می‌شود. زنان بورژوا از اوایل قرن نوزدهم، الغای نظام طبقاتی را در نظر ندارند؛ برعکس، حامی آن هستند. علاوه بر این، فمینیسم بوژوایی، سرمایه‌داری و جایگاه طبقاتی فرد را تصدیق می‌کند و حقوق زنان طبقه‌ی کارگر را نادیده می‌گیرد. فرآیندهای انباشت سرمایه، دولت مدرن، آرمان‌های لیبرالیسم و سپس فمینیسم بوژوایی، در یک مسیر در حرکتند:

حقوق سیاسی زنان در سطح رسمی، با دولت بوژوایی هماهنگی کامل دارد. نمونه‌های فنلاند، ایالات آمریکا و تعدادی شهرداری، همگی نشان می‌دهند که خطمشی حقوق برابر برای زنان، هنوز حکومت را سرنگون نکرده است؛ خطمشی یادشده به سلطه‌ی سرمایه دست‌اندازی نمی‌کند. (28)

لوکزامبورگ توضیح می‌دهد که نقش جنبش حق رای زنان، ارتجاعی است؛ نه فقط به دلیل عدم حمایت ساده‌ی زنان بورژوا از مبارزه برای حقوق کارگران و حقوق اجتماعی زنان پرولتر، بلکه به دلیل مشارکت فعالانه‌ی آنها در تایید ستم علیه زنان که

برخاسته از روابط اجتماعی مبتنی بر کارِ بازتولیدی زنان در سپهرِ خانگی است. نقطه مرکزی روش‌شناختی نظریه‌ی اقتصادِ لوکزامبورگ، عبارت است از برخوردی قاطعانه با اقتصاد سیاسی کلاسیک. بنابراین، نباید تعجب‌آور باشد که موضوعات موردانتقادِ رزا دقیقاً شامل همان پدیده‌ها و فرآیندهای اجتماعی است که سرمایه‌داری را توانمند می‌سازد یعنی لیبرالیسم، نقش بورژوازی در گذار از سلطنت فئودالی به سرمایه‌داری. نهادهایی مانند حقوق، قوانین و قراردادهای اجتماعی روزگارِ مدرن، نقش رسمی و تاریخی مهمی در تثبیت سرمایه‌داری ایفا می‌کنند. (29) اما همچنین فمینیسم بورژوایی نیز سهم مهمی در حفظ ساختارهای طبقاتی سرمایه‌داری دارد. از یک سو، زنان طبقه بورژوا خواهان حق سیاسی رای‌دادن فقط برای زنان طبقه حاکم هستند و از منظری فردگرایانه، هیچ رغبتی به کلنجاررفتن با موضوع جایگاه زنان به طور کلی یا ریشه‌های طبقاتی ستم بر زنان ندارند. به نظر لوکزامبورگ، نقش زنان بورژوا بسیار مهم است و حضور فعالانه‌ای در تداوم مناسبات اجتماعی تثبیت‌شده دارند: به‌جز تعداد اندکی که دارای شغل یا حرفه هستند، باقی زنان بورژوا نقشی در تولید اجتماعی ندارند. آنها چیزی نیستند جز شریکِ مصرف ارزش اضافی‌ای که مردان‌شان از پرولتاریا اخاذی می‌کنند. (30)

لوکزامبورگ با ایجاد تقابل میان اهداف زنان بورژوا و اهداف زنان پرولتر تصریح می‌کند که مسئله‌ی زنان فقط یک مسئله‌ی مرتبط با جنسیت نیست بلکه یک مسئله‌ی مرتبط با طبقات نیز هست. صحبت درباره‌ی زنان به مثابه مفهومی عام و کلی شدنی نیست، چراکه واکاوی جنسیتی بدون واکاوی طبقاتی، تقلیل‌دهنده است. زنان متعلق به طبقات بالاتر اغلب درون چارچوب فرآیندهای بازار، در تولید مشارکت نمی‌کنند، بنابراین مصرف‌کننده‌ی ارزش اضافی‌ای هستند که از استثمار طبقه کارگر حاصل می‌شود. از این رو، نقش آنها در بازتولید مناسبات اجتماعی «ماهیتی انگلی» دارد: آنها انگل انگل‌های پیکره‌ی اجتماع هستند؛ [این] مصرف‌کنندگان مشترک معمولاً برای دفاع از «حق» خود برای زندگی انگل‌وار، هارتر و بی‌رحمانه‌تر از عاملان مستقیم حاکمیت طبقاتی و بهره‌کشی عمل می‌کنند. (31)

بدین‌سان، لوکزامبورگ اضافه می‌کند که یگانه نقش اجتماعی زنان بورژوا عبارت از حفظ و بازتولید نظم موجود است. آنها از هم‌پیمانان مبارزه برای رهایی نیستند: زنان طبقات دارا همیشه از استثمار و بهره‌کشی کشیدن کارگران که از رهگذر آنان به‌طور غیرمستقیم وسایل زندگی اجتماعی بیهوده‌ی خود را دریافت می‌کنند، متعصبانه دفاع خواهند کرد. (32)

لوکزامبورگ در نقد تندوتیز خود از فمینیسم بورژوایی تنها نیست. از جمله کلارا زتکین و الکساندرا کولنتای نیز سهم قابل‌توجهی در این نقد دارند؛ به ویژه زمانی که دیدگاه این دو نفر را در خصوص نگرش‌های ارتجاعی زنان لیبرال درباره‌ی رهایی زنان به خاطر بیاوریم. مطالبات فراگیر زنان سوسیالیست که برآیند تأثیر عوامل و انگیزه‌های مادی اجتماعی بود، نهایتاً اشتراکات بیشتری با مردان هم طبقه خود داشت تا با زنان طبقات بالاتر، به‌رغم این واقعیت که از لحاظ تاریخی، ظهور زنان در بازار کار اغلب به عنوان تلاشی برای معرفی [نیروی] رقابت ارزان با نیروی کار مردانه دیده می‌شد و به نوبه خود، در کاهش قیمت کار موثر بود. زنان سوسیالیست با در نظر گرفتن مشکل نیروی کار زنان، خاطرنشان می‌کنند که حجم کاری زنان، با اضافه‌شدن کارِ بازتولیدی درون سپهر خانگی، افزایش می‌یابد. وقتی که زتکین می‌گوید: «زنان با ستمی مضاعف مواجه هستند: از سوی سرمایه‌داری و به‌واسطه‌ی وابستگی‌شان به زندگی خانوادگی» (33)، تقریباً می‌توان از «موج اول» نظریه‌ی بازتولید اجتماعی سخن گفت. یک نمونه‌ی درخشان از چنین نظریه‌ای عبارت است از تفسیر لوکزامبورگ از نقش اجتماعی خانواده. لوکزامبورگ در یک سخنرانی در سال 1912، با ارجاع به انگلس، میان کار در سپهر بازار و کار در سپهر خانگی تمایز قائل می‌شود و بر این اساس، پایه‌های اولیه‌ی نظریه‌ی بازتولید اجتماعی را طرح‌ریزی می‌کند:

این نوع کار [تربیت فرزندان یا انجام کار خانه] در قاموس اقتصاد سرمایه‌دارانه‌ی امروز، صرف‌نظر از این که چه میزان ایشار و انرژی هنگفتی در کنار هزاران تلاش کوچک صرف شده باشد، مولد محسوب نمی‌شود. این نوع کار فقط به امور شخصی کارگر، یعنی سعادت و خوشبختی‌اش، مربوط است و به همین دلیل در جامعه‌ی امروز ما جایی ندارد؛ و تا زمانی که سرمایه‌داری و قانون برخاسته از نظام مزدی حاکم است، فقط کاری مولد قلمداد می‌شود که ارزش اضافی

تولید کند و سودآور باشد. از این منظر، رقصنده‌ی تالار موسیقی که با پاهایش جیب صاحب کارش را از سود سرشار می‌کند، کارگر مولد است؛ درحالی‌که تمام رنج همسران و مادران کارگر در چهاردیواری خانه‌هایشان نامولد تلقی می‌شود. چنین چیزی بی‌رحمانه و دیوانه‌کننده به نظر می‌رسد، اما دقیقاً با بی‌رحمی و دیوانگی اقتصاد سرمایه‌داری کنونی مان تطابق دارد و دیدن صریح و دقیق این واقعیت وحشیانه، اولین وظیفه‌ی زنان پرولتر است. (34)

لوکزامبورگ بر این نکته‌ی تحلیلی کلیدی تاکید می‌کند که اگر ما فرودستی جایگاه زنان را به‌جای شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری، به ایدئولوژی «تضاد» میان مردان و زنان نسبت دهیم، با مشکل مواجه می‌شویم. این هشدار نشان می‌دهد که به زعم لوکزامبورگ، تفسیر ستم بر زنان به طور تاریخی و در مسیر فمینیسم لیبرالی (به جای تفسیر آن براساس تضاد میان سرمایه و کار)، چقدر نادرست و تقلیل‌دهنده است:

مطالبه برابری زنان در میان زنان بورژوا، ایدئولوژی چند گروه ضعیف فاقد ریشه‌ی مادی است. شبی است از تضاد بین زن و مرد؛ نوعی تناقض‌گویی. مانند ماهیت مضحک جنبش حق رای. (35)

از آنجا که نئولیبرالیسم به‌طور موفقیت‌آمیزی از جنسیت در راستای تامین منافع طبقاتی سرمایه سوءاستفاده کرده است، ما با وظیفه‌ی مهمی مواجه هستیم: طراحی راهبردهای ضدسرمایه‌داری بر پایه‌ی مقاومت در برابر بازار و بازتولید آن، و سپس تمرکز هم‌زمان بر سپهر خانگی و فرآیندهای بازتولیدی در چارچوب شیوه تولید سرمایه‌داری. تا زمانی که واکاوی نظام‌مند رابطه‌ی بین بازار و دولت — در سطح ملی یا بین‌المللی — نقطه عزیمتی ناگزیر برای بحث در مورد هرگونه بدیل کوتاه‌مدت یا بلندمدت برای شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری است، نقد لوکزامبورگ از فمینیسم بورژوازی و رابطه‌ی آن با نظریه‌ی تولید اجتماعی، نه تنها مرجع مقدماتی ارزشمندی است، بلکه مدل سیاسی مناسبی برای سازماندهی اتحاد میان ساختارهای هم‌ارز و هماهنگ کردن اهداف مترقی آنها محسوب می‌شود.

یادداشت‌ها:

* متن فوق از منبع زیر برگرفته شده است:

<http://www.historicalmaterialism.org/blog/luxemburgs-critique-bourgeois-feminism-and-early-social-reproduction-theory>

** آنکیکا چاکاردیچ (Ankica Čakardić) استادیار و رئیس گروه فلسفه اجتماعی و فلسفه جنسیت در دانشکده علوم انسانی و علوم اجتماعی دانشگاه زاگرب است. موضوعات پژوهشی او شامل نقد مارکسیستی نظریه‌ی قرارداد اجتماعی، مارکسیسم سیاسی، نقد مارکسیستی - فمینیستی و لوکزامبورگی اقتصاد سیاسی و تاریخ مبارزات زنان در یوگسلاوی است. او در حال حاضر مشغول به پایان‌رساندن کتاب خود درباره‌ی تاریخ اجتماعی سرمایه‌داری، *هابز و لاک* است. نسخه‌ی مفصل‌تر این مقاله در کنفرانس ماتریالیسم تاریخی 2017 در لندن ارائه و در نشریه‌ی *ماتریالیسم تاریخی* (جلد 25، شماره 4، صص 37-64) تحت عنوان *از نظریه‌ی انباشت تا نظریه‌ی بازتولید اجتماعی: نمونه‌ای از فمینیسم لوکزامبورگی* منتشر شده است.

1. اگر خود را به ترجمه‌های انگلیسی موجود محدود کنیم، چند اثر/سخنرانی در بازه‌ی زمانی 1914-1902 در رابطه با «مسئله‌ی زنان» پیدا می‌شود: «یک مسئله‌ی تاکتیکی» (1902)، «خطاب به کنفرانس بین‌المللی زنان سوسیالیست» (1907)، «حق رای زنان و مبارزه طبقاتی» (1912) و «زنان پرولتاریا» (1914). تمام این متن‌ها در کتاب Hudis and Anderson (eds) 2004 وجود دارد (کتاب یادشده تحت‌عنوان *گزیده‌هایی از رزا لوکزامبورگ*، کوین آندرسن و پی‌تر هیودیس، با ترجمه‌ی حسن مرتضوی، مشهد نشر نیکا (1386) منتشر شده است - م.).

2. Luxemburg 2015a.
3. In Hudis (ed.) 2013.
4. Hudis 2014.
5. Ibid.

6. به نقدهای آنتوان پانه کوک، گوستاو اکستاین، اتو باوئر و کارل کائوتسکی در Day and Gaido (eds) 2012 مراجعه کنید. از سوی دیگر، واکنش‌های مثبتی نیز وجود داشت. به بررسی فرانس مرینگ مراجعه کنید: «در حالی که برخی کار را به عنوان یک شکست کامل رد می‌کنند و حتی آن را به عنوان یک گردآوری بی‌ارزش تقبیح می‌کنند، دیگران آن را مهم‌ترین پدیده‌ی ادبیات سوسیالیستی از زمان دست به قلم شدن مارکس و انگلس می‌دانند. این منتقدان ادبی کاملاً به گروه دوم متعلق هستند» (Day and Gaido (eds) 2012, p. 476).

7. Adler, Hudis and Laschitz (eds.) 2011, p. 324.

8. Quoted in Day and Gaido (eds.) 2012, p. 677.

9. بدون شک استثنائاتی وجود داشت: Kowalik 2014; Hudis 2014; Bellofiore, Karwowski and Toporowski (eds.) 2014; Ping 2014; and Bellofiore. 2010. همچنین می‌توان به کاربردهای متنوع دیالکتیک مکانی لوکزامبورگ در نظریه‌های مختلف «امپریالیسم جدید» اشاره کرد که بی‌شک تحلیل‌های نظام‌مندی از نظریه‌ی امپریالیسم لوکزامبورگ نیستند (که بهتر است در اینجا از بحث درباره کیفیت هر کدام خودداری کنیم). مقایسه کنید: Harvey 2001, 2003, 2005, 2006, 2014; Federici 2004; Sassen 2010; Arrighi 2004; Panitch and Gindin 2003; Cox 1983. مسئله‌ی امپریالیسم، بخش جدایی‌ناپذیر نظریه‌های انتقادی جدید است و تاریخی ممتد دارد؛ از هابسن و لنین توسط لوکزامبورگ، بوخارین و چه گوارا تا فانون.

10. Schmidt 2014.

11. Quoted in Bulajić 1954, p. VIII.

12. Quoted in Thomas 2006, p. 154.

13. Dunayevskaya 1981, p. 27.

14. Ibid.

15. باید مقالات Haug 2007 و Dunayevskaya 1981 را به خاطر بیاوریم.

16. Adler, Hudis and Laschitz (eds.) 2011, p. 153.

17. Luxemburg 2004c, p. 237.

18. Cited in Dunayevskaya 1981, p. 95.

19. Luxemburg 2004d, p. 240.

20. Luxemburg 2004a, p. 235.

21. Luxemburg 1976, p. 111.

22. Luxemburg 2015a, p. 330.

23. Luxemburg 2015b, pp. 449–50.

24. لوکزامبورگ پرسشی در نقد مستقیم مارکس و «طرح‌های بی‌جان» او در روابط بین دو بخش (c+v+s) جلد دوم سرمایه، طرح می‌کند: «چگونه کسی می‌تواند به درستی این فرآیند و قوانین درونی آن را با استفاده از تخیلات نظری بی‌جان که همه این قلمرو و تضادها و تعاملات درون آن را برای معدوم شدن ترسیم می‌کند، درک کند؟» (ر. ک به Luxemburg 2015b, p. 450). همانطور که در کتاب Krätke 2006 (ص. 22) تصریح می‌شود: «هرگونه تلاشی برای بهبود و گسترش طرح‌های مارکسی بیپه‌ده است. به نظر رزاه، طرح‌های بازتولیدی مارکس اساساً معیوب بودند و صورت‌بندی تازه نمی‌توانست آنها را نجات دهد».

25. گرچه لوکزامبورگ به درستی معتقد است که مارکس با جزئیات به تجارت خارجی نپرداخته است، اما این واقعیت را نادیده می‌گیرد که مارکس مشخصاً جامعه‌ی موردنظر خود را در بستر اقتصاد جهانی پژوهش و واکاوی می‌کند. «تولید سرمایه‌داری هرگز بدون تجارت خارجی وجود نداشته است. اگر بازتولید سالانه‌ی معمول، در یک مقیاس مشخص پیش‌فرض گرفته شده باشد، پس باید همراه با این موضوع در نظر گرفته شود که تجارت خارجی، مواد داخلی را با مواد دارای مصرف دیگر یا دارای اشکال طبیعی جایگزین می‌کند... بدون آنکه... روی نسبت‌های ارزشی تأثیر بگذارد... واردکردن تجارت خارجی به واکاوی ارزش محصولی که سالانه بازتولید می‌شود، می‌تواند همه چیز را قاطی کند؛ بدون آنکه عامل جدیدی را برای درک مشکلی یا راه‌حل آن در اختیار گذارد» (ر. ک. به Marx 1992, p. 546).

26. تفاوت کار مولد و نارمولد براساس برداشت مارکس تفسیر شده است، اما به شرح و تفصیل Savran and Tonak 1999 و Cámara Izquierdo 2006 نیز رجوع کرده‌ایم. این نویسندگان می‌گویند که تفاوت‌هایی که پیش‌تر ذکر شده است، پایه‌ای است برای درک سرمایه‌داری به طور کلی و تحلیل ویژگی‌های خاص سرمایه‌داری در قرن بیستم. تأکید تفسیر آنان بر دوگانگی موضوع است: بسته به اینکه ما به کار مولد به طور کلی «ارجاع می‌دهیم یا به «کار مولد برای سرمایه». این تمایز در درک رابطه‌ی بین کار بازتولیدی (خانگی) و مسئله‌ی کار نامولد از اهمیت زیادی برخوردار است.

27. Luxemburg 2015b, p. 587.

28. Luxemburg 2004b, p. 244.

29. برای شرح و بسط بیشتر رویکردی اجتماعی-تاریخی به نظریه‌ی لیبرال غربی و اندیشه‌ی سیاسی مدرن، با تأکید بر «گذار»، با کتاب Wood 2012 مقایسه کنید.

30. Luxemburg 2004d, p. 240.

31. Ibid.

32. Ibid.

33. Cited in Riddell 2014.

34. Luxemburg 2004d, p. 241.

35. Luxemburg 2004b, p. 243.

منابع

Adler, Georg, Peter Hudis and Annelies Laschitz (eds.) 2011, *The Letters of Rosa Luxemburg*, translated by George Shriver, London: Verso.

Arrighi, Giovanni 2004, 'Spatial and Other "Fixes" of Historical Capitalism', *Journal of World-Systems Research*, 10, 2: 527–39.

- Bellofiore, Riccardo 2010, 'Finance and the Realization Problem in Rosa Luxemburg: A Circuitist Reappraisal', available at: <https://libcom.org/library/finance-realization-problem-rosa-luxemburg-%E2%80%99circuitist%E2%80%99-reappraisal-riccardo-bellofiore-m>.
- Bellofiore, Riccardo, Ewa Karwowski and Jan Toporowski (eds.) 2014, *The Legacy of Rosa Luxemburg, Oskar Lange and Michał Kalecki: Volume 1 of Essays in Honour of Tadeusz Kowalik*, Basingstoke: Palgrave Macmillan.
- Bulajić, Žarko 1954, 'Predgovor našem izdanju [An Introduction to the Yugoslav Edition]', in *Roza Luksemburg*, edited by Paul Frelah [Paul Frölich], Belgrade: Izdavačko preduzeće 'Rad'.
- Cámara Izquierdo, Sergio 2006, 'A Value-oriented Distinction between Productive and Unproductive Labour', *Capital & Class*, 30, 3: 37–63.
- Cox, Robert 1983, 'Gramsci, Hegemony, and International Relations: An Essay in Method', *Millennium: Journal of International Studies*, 12: 49–56.
- Day, Richard B. and Daniel Gaido (eds.) 2012, *Discovering Imperialism: Social Democracy to World War I*, Historical Materialism Book Series, Leiden: Brill.
- Dunayevskaya, Raya 1981, *Rosa Luxemburg, Women's Liberation, and Marx's Philosophy of Revolution*, Atlantic Highlands, NJ.: Humanities Press.
- Federici, Silvia 2004, *Caliban and the Witch: Women, the Body and Primitive Accumulation*, New York: Autonomedia.
- Gavrić, Milan 1955, 'Predgovor [Introduction]', in *Akumulacija kapitala: Prilog ekonomskom objašnjenju imperijalizma [The Accumulation of Capital: A Contribution to an Economic Explanation of Imperialism]* by Rosa Luxemburg, Belgrade: Kultura.
- Harvey, David 2001, 'The Geography of Capitalist Accumulation: A Reconstruction of Marx's Theory', in *Spaces of Capital: Towards a Critical Geography*, Edinburgh: Edinburgh University Press.
- Harvey, David 2003, *The New Imperialism*, Oxford: Oxford University Press.
- Harvey, David 2005, *A Brief History of Neoliberalism*, Oxford: Oxford University Press.
- Harvey, David 2006, *The Limits to Capital, New Edition*, London: Verso.
- Harvey, David 2014, *Seventeen Contradictions and the End of Capitalism*, London: Profile Books.
- Haug, Frigga 2007, *Rosa Luxemburg und die Kunst der Politik*, Hamburg: Argument-Verlag.
- Hudis, Peter 2014, 'The Dialectic of the Spatial Determination of Capital: Rosa Luxemburg's Accumulation of Capital Reconsidered', *Logos Journal*, available at: <http://logosjournal.com/2014/hudis/>.
- Hudis, Peter (ed.) 2013, *The Complete Works of Rosa Luxemburg. Volume I: Economic Writings 1*, translated by David Fernbach, Joseph Fracchia and George Shriver, London: Verso.
- Hudis, Peter and Kevin B. Anderson (eds.) 2004, *The Rosa Luxemburg Reader*, New York: Monthly Review Press.
- Hudis, Peter and Paul Le Blanc (eds.) 2015, *The Complete Works of Rosa Luxemburg. Volume II: Economic Writings 2*, translated by Nicholas Gray and George Shriver, London: Verso.
- Kowalik, Tadeusz 2014 [1971/2012], *Rosa Luxemburg: Theory of Accumulation and Imperialism*, translated and edited by Jan Toporowski and Hanna Szymborska, Basingstoke: Palgrave Macmillan.
- Krätke, Michael R. 2006, 'The Luxemburg Debate: The Beginnings of Marxian Macro-Economics', available at: <http://kapacc.blog.rosalux.de/files/2014/03/Luxemburg-debate.pdf>.
- Luxemburg, Rosa 1975 [1925], *Uvod u nacionalnu ekonomiju [Introduction to National Economy]*, Zagreb: Centar za kulturnu djelatnost omladine.
- Luxemburg, Rosa 1976 [1909], 'The National Question', in *The National Question: Selected Writings*, edited by Horace B. Davis, New York: Monthly Review Press.
- Luxemburg, Rosa 2003 [1913/51], *The Accumulation of Capital*, translated by Agnes Schwarzschild, London: Routledge.
- Luxemburg, Rosa 2004a [1902], 'A Tactical Question', in Hudis and Anderson (eds.) 2004.
- Luxemburg, Rosa 2004b [1904], 'The Proletarian Woman', in Hudis and Anderson (eds.) 2004.

- Luxemburg, Rosa 2004c [1907], 'Address to the International Socialist Women's Conference', in Hudis and Anderson (eds.) 2004.
- Luxemburg, Rosa 2004d [1912], 'Women's Suffrage and Class Struggle', in Hudis and Anderson (eds.) 2004.
- Luxemburg, Rosa 2015a [1913], 'The Accumulation of Capital: A Contribution to the Economic Theory of Imperialism', in Hudis and Le Blanc (eds.) 2015.
- Luxemburg, Rosa 2015b [1921], 'The Accumulation of Capital, Or, What the Epigones Have Made Out of Marx's Theory – An Anti-Critique', in Hudis and Le Blanc (eds.) 2015.
- Marx, Karl 1982 [1867], *Capital: A Critique of Political Economy. Volume One*, translated by Ben Fowkes, Harmondsworth: Penguin.
- Marx, Karl 1991 [1893], *Capital: A Critique of Political Economy. Volume Three*, translated by David Fernbach, Harmondsworth: Penguin.
- Marx, Karl 1992 [1885], *Capital: A Critique of Political Economy. Volume Two*, translated by David Fernbach, Harmondsworth: Penguin.
- Panitch, Leo and Sam Gindin 2003, 'Global Capitalism and American Empire', in *Socialist Register 2004: The New Imperial Challenge*, edited by Leo Panitch and Colin Leys, London: Merlin Press.
- Ping, He 2014, 'Rosa Luxemburg's Theories on Capitalism's Crises: A Review of The Accumulation of Capital', available at: <http://kapacc.blog.rosalux.de/files/2014/02/RLs-theory-of-crisis-EN-WL1.pdf>.
- Quiroga, Manuel and Daniel Gaido 2013, 'The Early Reception of Rosa Luxemburg's Theory of Imperialism', *Capital & Class*, 37, 3: 437–55.
- Riddell, John 2014, 'Clara Zetkin in the Lion's Den', *John Riddell: Marxist Essays and Commentaries*, 12 January, available at: <https://johnriddell.wordpress.com/2014/01/12/clara-zetkin-in-the-lions-den/>.
- Sassen, Saskia 2010, 'A Savage Sorting of Winners and Losers: Contemporary Versions of Primitive Accumulation', *Globalizations*, 7, 1–2: 23–50.
- Savran, Sungur and Ahmet E. Tonak 1999, 'Productive and Unproductive Labour: An Attempt at Clarification and Classification', *Capital & Class*, 23, 2: 113–52.
- Schmidt, Ingo 2014, 'Rosa Luxemburg: Economics for a New Socialist Project', *New Politics*, Summer, available at: <http://newpol.org/content/rosa-luxemburg-economics-%E2%80%A8for-new-socialist-project>.
- Thomas, Peter D. 2006, 'Being Max Weber', *New Left Review*, II, 41: 147–58.
- Tomidajewicz, Janusz J. 2014, "'The Accumulation of Capital' of Rosa Luxemburg, and Systemic and Structural Reasons for the Present Crisis", in *Economic Crisis and Political Economy. Volume 2 of Essays in Honour of Tadeusz Kowalik*, edited by Riccardo Bellofiore, Ewa Karwowski and Jan Toporowski, Basingstoke: Palgrave Macmillan.
- Wood, Ellen Meiksins 2012, *Liberty and Property: A Social History of Western Political Thought from Renaissance to Enlightenment*, London: Verso.

اینک کوتاه شده در سایت نقد: <https://wp.me/p9vUft-y6>